

آیا عدالت اجتماعی

امکان پذیر است*

مایکل لیهی

برگردان: حمیدپورنگ

حمیدرزاق پور

در راستای خیر مشترک، پاداش دهیم. پیش از آنکه وارد جزئیات دلایل مک اینتایر در فضیلت به حساب آوردن عدالت شویم، لازم است به این نکته توجه کنیم که مشخصه‌ی متمایز دیدگاه وی این عقیده است که خیر امری مشترک است و اینکه عدالت ناشی از آن است و نه اعتقاد به برخی از اشکال «اجتماع‌گرایی».^۲

* مقاله حاضر برگردان نوشتار زیر است:

Michael Leahy, Is Social Justice Possible? A Critique of the responses of F.A. Hayek, John Rawls and Alasdair MacIntyre to this question, Submitted in fulfilment of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy, Deakin University, pp 166-204.

1. Alasdair MacIntyre
2. Communitarianism

درآمد

از آن جایی که السدر مک اینتایر^۱ در ادبیات موجود^(۱) شدیداً به عنوان منتقد سرسخت مدرنیت لیبرال به طور عام، و نظریه عدالت رالز به طور خاص شناخته می‌شود، دیدگاه وی به نمایندگی از دیدگاه‌های مخالف در مورد موضوع امکان عدالت اجتماعی [در این متن] برگزیده شده است. بنا به نظر مک اینتایر، لیبرالها برداشت غلطی از ماهیت عدالت دارند چرا که تصور اشتباهی از ماهیت خیر دارند. وی بیان می‌کند که خیر در ذات خود امری فردی نیست، بلکه امری مشترک است و عدالت، فضیلتی است که ما را ترغیب می‌کند تا به هر عضوی از اعضای جامعه مان مطابق با نقش او

مک‌اینتایر از «اجتماع گرایان امروزی» به عنوان نظریه پردازانی یاد می‌کند که وی هر زمان که فرصتی یافته، خود را به شدت از آنها جدا نموده است؛^(۲) چرا که دیدگاه «اجتماع‌گرایان» در مورد ملتها به عنوان جوامع واقعی یا بالقوه آشکارا رمانتیک مآبانه است و آنها را واحدهایی در نظر می‌گیرند که در نهادهای دولت نمود می‌یابند. لیبرالها با این استدلال که چنین دیدگاهی منجر به ظهور توتالیتراریسم و شرهای دیگر می‌شود، به درستی در برابر این دیدگاه موضع می‌گیرند.^(۳) هایک^۳ و رالز دیدگاههای خود در مورد لیبرالیسم را به عنوان راه حلی برای مسئله نظم در دولت ملی مدرن در نظر می‌گیرند، در حالی که مک‌اینتایر دولت ملی را مانعی برای شکل ارسطویی جامعه مورد تأیید خود می‌داند. اظهارات مک‌اینتایر را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

درست باشند، جوامع مدرن لیبرال نه تنها به مفاهیم جدید اخلاقی نیازمندند، بلکه نیاز به پدید آمدن سیاستهای جدید نیز در آنها احساس می‌شود. البته در شرایطی که این جوامع بخواهند از بیماریهای «مدرنیت» رهایی یابند. در همان حال که ادعای مک‌اینتایر در مورد اولویت داشتن خیر نسبت به عدالت صحیح است، اما نظریه‌های خود او در مورد خیر و عدالت بر پایه برداشت «ذات‌گرایانه» از «قانون طبیعی» استوار است و امکان گمراه شدن آن حداقل به دو شکل ممکن است. اول اینکه، با تعریف کنشهای انسانی بر حسب حقایق وجودی که عملاً سبب خیر یا شر شمرده شدن آنها در همه‌ی شرایط می‌شود، این نظریه‌ها انسان را تنها در موقعیتی انتزاعی مورد توجه قرار می‌دهند و نه آن گونه که هستند.^(۴) به عبارت دیگر، انسانهای تاریخی‌ای که خیر خود را بر حسب کنش متناسب با مقتضیات شرایط جدید شکل می‌دهند. دوم اینکه، با انکار امکان هر نوع منبع خیری (به غیر از «عملکردهای» جامعه‌ای که به واسطه‌ی چنین برداشتی از «قانون طبیعی» تعیین می‌شوند)، این نظریه‌ها از تشخیص حضور خیر در جامعه لیبرال سنتی و مبتنی بر عاملیت عقلانی ناتوان هستند و نمی‌توانند مبنایی فراهم سازند که بر حسب آن افراد در یک میزان معتبری از حیات مشترک با دیگر اعضای جوامع لیبرال مدرن، سهمی شوند.

۱- از آنجا که خیر می‌تواند برای همگان مشترک باشد، بنابراین تنها یک تعبیر درست از آن وجود خواهد داشت؛

۲- از آنجا که عدالت برگرفته از این مفهوم خیر است، تنها یک تعبیر درست از عدالت وجود خواهد داشت؛

۳- و اینکه ساختار دولتهای ملی به شکلی است که امکان پدید آمدن آنها (دولتهای ملی) در جوامعی که مبتنی بر چنین تعبیری از خیر و عدالت مشترک هستند، وجود ندارد.

به عبارت دیگر، اگر اظهارات مک‌اینتایر

دست‌آورد مک‌ایتنایر

به روایت اوکس*

ادوارد.تی. اوکس
برگردان: حمیدپورنگ
مجتبی کرپاسچی

این روزها، فیلسوفان اخلاق در تناقض خاصی گرفتار شده‌اند. از طرفی زمینه‌ی کاری آنها در حال شکوفایی است؛ دیگر از پوزیتیویستهای منطقی هراسی ندارند (کسانی که به جز نمودهای عشق و نفرت منکر حقیقت دیگر تأکیدات اخلاقی هستند) متفکرانی نظیر ایریس مورداخ،^۱ مارتا نوسباوم،^۲ و برنارد ویلیامز،^۳ رهبری حمله علیه مفاهیم فلسفی تضعیف کننده‌ای چون تمایز رسوای «است / باید» هیوم و پیوند ساده‌انگارانه اخلاقیات با وظیفه محض کانتی را برعهده دارند. از طرف دیگر جهانی که این فلاسفه‌ی اخلاق در آن رشد می‌کنند، جهانی است که به نحو بی‌سابقه‌ای جنبه اخلاقی‌اش را از دست داده است.

یکی از فیلسوفانی که با این تناقض خیلی دمساز است السدر مک‌ایتنایر است و به نظر من تحلیل وی در

* روایت حاضر از منبع زیر اخذ شده است.

Edward T. Oakes "The Achievement of Alasdair MacIntyre", in *First Things* 65, (August/September 1996): 22-26.

ادوارد.تی. اوکس، نویسنده‌ی دو کتاب الگوی نجات؛ الهیات هانس اورس فون بالنازار (The Theology of Hans Urs von Balthasar: Pattern of Redemption) و ویراستار مجموعه‌ی از گفتارهای آلمانی در باب دین (German Essays on Religion) است که هر دو از سوی انتشارات "Continuum Books" منتشر شده است.

1. Iris Murdoch
2. Martha Nussbaum
3. Bernard Williams



به منظور تداوم بخشیدن به این بحث، در ابتدا باید نظریه مک‌ایتنایر را در مورد تعبیر وی از مکتب ارسطویی^۴ به اختصار بیان کنیم و آنگاه انتقاداتمان را نسبت به نظر وی ابراز کنیم. این کار با بیان خلاصه‌ای از تلقی مک‌ایتنایر در مورد توسعه‌ی فضایل آغاز می‌شود و با نشان دادن اینکه چگونه این تلقی با جدایی از عقل عملی توسط نظامهای اخلاقی‌ای نظیر دیدگاه رالز می‌تواند حفظ شود، ادامه یافته و با خلاصه‌ای از تعبیر وی از عدالت به طور عام و عدالت اجتماعی به طور خاص خاتمه می‌یابد. در بخش دوم این فصل، نظریه مک‌ایتنایر به شکلی نقادانه در پرتو اختلاف وی با چارلز تیلور^۵ درباره‌ی امکان خیرهای استعلایی بر اساس اصول اخلاق ارسطویی بررسی می‌شود.

۱- نظریه مک‌ایتنایر درباره دیدگاه نوارسطویی عدالت

۱-۱- تلقی سه‌گانه مک‌ایتنایر در مورد فضایل از نظر مک‌ایتنایر، فضایل فقط دارای مبناهای فلسفی نیستند، بلکه دارای مبناهای جامعه‌شناسانه نیز هستند. وی تصدیق می‌کند که روشنفکران تجربه‌گرای مدرن تعابیر سنتی در مورد فضایل، یعنی تعابیر ارسطویی و توماس آکویناسی را با این استدلال که چنین تعابیری مبتنی بر مفروضات متافیزیکی هستند - در مورد ارسطو زیست‌شناسی، متافیزیکی^(۵) و در مورد

4. Aristotelians
5. Charles Taylor